

ادامه از صفحه ۱۹ ↓

عجایب زندگی پرفراز و نشیب فرمانده سلیمان

● ملای کاشانی تا پیش از اینکه به سلیمان شوره شود گلایه کرده که چرا روزنامه‌های ایران فقط سراغ افغانستانی‌های مهاجری می‌روند که خلافتی مرتکب شده‌اند. این را حتی به نقل از پدرش به‌عنوان یک شرور زندانی می‌شود هم نازحت است که رسانه‌ها چرا به جای معرفی مهاجران نخبه، فقط خلافکاران افغانستانی را به افکار عمومی معرفی می‌کنند. به نظر می‌رسد این دغدغه خودتان هم هست، چراکه در بخش‌های مختلفی از کتاب بر آن تأکید کرده‌اید!

هم برای سلیمان دغدغه بود که چرا فقط چهره مهاجران منفی رسانه‌ای می‌شود، هم برای من نویسنده و همین‌طور برای همه مهاجران افغانستانی که مقیم ایران هستند. اگر از یک مهاجر بپرسید دهه هفتاد چگونه بر شما گذشت و به چه شکلی به جامعه ایرانی معرفی شدید، بخشی از نوشته‌های صفحات «دوربرگردان» را برای شما تعریف خواهند کرد: اتفاقاتی که جامعه مهاجرین آنها را با گوشت، پوست و استخوان لمس کرده‌اند. در دهه هفتاد کار به جایی رسید که وقتی «خفاش شب»، قاتل زنجیره‌ای زنان در تهران دستگیر شد، شایعه ملیت افغانستانی قاتل پخش شد و حتی چند روزنامه زردنویس هم به آن دامن زدند! انتشار این خبر سبب بروز وقایع تلخی برای افغانستانی‌ها و شکل‌گیری خاطرات تلخی برای هم‌نسلی‌های من در آن سال‌ها شد. شاید باورشان نشود اما کافی است سری به صفحات حوادث روزنامه‌های

آن سال‌ها بزنید که مملو از خبرهایی مفصلمانی از این دست شد که کارگری افغانستانی، صاحبکار خود را به وضع قبیعی به قتل رساند... . خاطره تلخ آن دوران من را بر آن داشت که حدود هفت،هشت سال قبل در همین رابطه گفت‌وگویی با یکی از عالی‌ترین مقام‌های نظامی ایران داشته باشم. ایشان با انکا به آمار گفتند اگر جمعیت مهاجران

افغانستانی را به‌عنوان یک جامعه کوچک در ایران در نظر بگیریم، میزان جرم و جنایت صورت گرفته از سوی آنان در مقایسه با تمامی جمعیت‌ها و کلون‌های ساکن کشور، کمترین اندازه ممکن است. ای کاش مردم بدانند طی دوران دفاع مقدس حدود ۶۰ هزار افغانستانی به جبهه رفتند و تا پایان جنگ تحمیلی کنار برادران و خواهران ایرانی خود جنگیدند؛ حضوری که با تقدیم دو هزار شهید و مجروح افغانستانی در تاریخ ایران ثبت شده است، اما خبری از انعکاس آن در رسانه‌های اجتماعی دهه‌های ۶۰ و ۷۰ نیست. انکار قرار بود ملیت افغانستانی را نیز مردم بدانند به‌عنوان تبهکار، سارق و جانی معرفی کنند. این مسأله نه فقط بر افکارعمومی جامعه آن زمان، بلکه در تربیت ایرانی‌های متولد دهه‌های بعد هم اثر منفی گذاشت. در نقاط مختلف مشهد و شهرهای دیگر شاهد شکل‌گیری نسل جدیدی بودیم که به لطف برخی رسانه‌ها تخم نفرت از مهاجران افغانستانی در دل‌شان جای گرفته بود. این مسأله تا جایی پیش رفت که اگر خانواده‌ها از وجود کودکی افغانستانی در مدرسه‌ای یاخبر می‌شدند، به هر طریقی برای اخراج وی تلاش می‌کردند و در نهایت مدیر را تهدید می‌کردند که بیرونش کنبد تا بچه‌مان را نبریم! این در حالی است که هم‌وطنان من در برهه‌های تاریخی مختلفی کنار جامعه ایرانی ایستاده‌اند که در فرصت دیگری درباره آن نیز خواهیم گفت.

● ویراستاری کتاب را محمد کاظم کاظمی، نویسنده و شاعر افغانستانی مقیم مشهد انجام داده‌اند که علاوه بر دوره‌ای دبیری جشنواره شعر فجر، عضو گروه علمی پرون‌مرزی فرهنگستان زبان و ادب فارسی هم هستند که خب در عرصه‌های مختلف بویژه ادبیات شاهد فعالیت چنین استادان مهاجری هستیم؛ برنامه یا دغدغه‌های برای معرفی دیگر چهره‌های مهاجر افغانستانی هم دارید؟

ظرفیت‌های مختلف مهاجران افغانستانی دغدغه‌های است که تمام این سال‌ها جزئی از جامعه مهاجر ما بوده است اما طی دهه‌های گذشته هیچ‌گاه فرصت آن فراهم نشد. اینکه طی سال‌های اخیر جایگاه علمی بزرگانی همچون آقای کاظمی دیده شد از برکت فعالیت‌های گروه فاطمیون بود تا جایی که حتی در برخی عرصه‌ها از تجربه و دانش ایشان استفاده شد، اما بازم تأکید می‌کنم متأسفانه سیاه‌نمایی‌ها علیه جامعه افغانستانی در دهه‌های ذکر شده، مانع دیده شدن خدمات مهاجران شد. در این بین متولیان هم همتی برای رفع آن و از سوی استفاده



اینکه چه شده

توجه ناشران

و البته بهتر

بگویم مسئولان

برای مهاجران

جلب شده

است را باید

بیش از همه

در خطر داعش

برای ایران

دانست؛ خطر

بزرگی که در پی

خروج سوریه و

لبنان از دایره

مقاومت ممکن

بود گریبان

همه‌مان را با

بگیرد که با

جانفشانی‌های

زمندانگی

همچون لشکر

فاطمیون

بی‌نتیجه ماند.

هرچه به تبعات

این اتفاق فکر

کنیم، بیشتر

متوجه فداکاری

اینها می‌شویم

تا جایی که هر

کس به منطقه

آمد و بخشی

از وقایع را از

نزدیک دید،

اذعان کرد اگر

زمینده‌های

افغانستانی

نبودند

سرنوشت

سوریه و حتی

کشورهای

اطراف بابت

پیشروی‌های

داعش به گونه

دیگری پیش

می‌رفت



Iran Daily Newspaper



● همان‌طور که در کتاب آمده است و البته پیش‌تر میان مردم هم بحثش بود، برخی گمان می‌کنند مدافعان حرم در ازای دریافت حقوق کلان‌راهی این راه شدند؛ تأکید شما بر حقوق یک میلیون و خرده‌ای سلیمان که تازه بعد از گذر زمان قابل توجهی به دو میلیون تومان می‌رسد برای رفع چنین شبهه‌ای بوده است؟

بله، دنبال این بودم که یک‌سری از جواب‌های ذهنی مخاطبان خودمان را درباره مدافعان حرم و گروه فاطمیون پاسخ بدهم. در بحث حقوق و مزایای مالی رزمنده‌ها به عمد کوشیده‌ام تا به نقل از حاج قاسم پاسخ برخی شبهات ذهنی مردم و شایعه‌ها را بدهم. هیچ‌گاه سخنراشی حاج قاسم بعد از فتح بوکمال را فراموش نمی‌کنم، آنجا که گفت فکر نکنید چون نبرد نظامی را برده‌ایم کار تمام شده است! از اینجا به بعد جنگ نرم شروع می‌شود و دیگر نوبت اهالی فرهنگ و رسانه است که مابقی راه را پیش ببرند. گفت پیروزی‌مان در جنگ نرم آنقدر مهم است که اگر صحنه را خالی کنیم، موفقیت‌های نظامی‌مان هم تباہ می‌شود. به ما مستندسازان هم گفت برای نشان دادن واقعیت به مردم دست به کار بشویم. همان موقع شایعاتی از جمله بحث دریافت حقوق‌های کلان مدافعان حرم مطرح بود. آنجا بود که من، هم به‌عنوان یکی از افراد جامعه افغانستانی و هم یک مستندساز، برای ارائه پاسخ به برخی سوالات مردم بویژه کنهایی که هم‌وطنان خودم را هم شامل می‌شد دست به کار شدم. دور برگردان» برای من فقط یک مستند داستانی نیست، بلکه ارائه واقعیت‌هایی درباره دهه‌ها زندگی مهاجران افغانستانی و از سویی وقایع حضور رزمنده‌ها در سوریه است. البته در یک کتاب نمی‌توان همه چیز را گفت و فقط تلاش کردم برخی مسائل را به بنایی نرم پیش‌روی مخاطبان بگذارم.

● مستندی هم از گفت‌وگو با فرمانده سلیمان ساخته‌اید؟ اتفاقاً در صحبت با سلیمان تأکید داشتیم حتماً دوربین باشد و همه گفته‌های ایشان ضبط شوند. بنابراین اگر شرایط بی‌آرام کند، در آینده‌ای که چندان دور زندگی‌اش را در قالب مستندی تصویری یا حتی فیلم سینمایی روی پرده خواهیم برد. زندگی سلیمان آنقدر سیر پرفراز و نشیبی دارد که هر یک از فصل‌های این کتاب را می‌توان به البته تحقق اینها بستگی به آن دارد که چقدر حمایت کنند و اینکه اصلاً فرد یا سازمانی به‌عنوان حامی مالی همراهی‌ام کند یا نه.

● به‌عنوان سؤال آخر از این بگویند که آشنایان یا زندگی چنین افرادی چه تأثیری بر خوانندگان بویژه نسل جوان دارد؟ البته فارغ از اینکه بحث ملیت ایرانی یا



↑ نفر سوم تصویر، فرمانده سلیمان «عبدالصمد علی‌زاده»

ایرانی و افغانستانی مهاجر با برداشت‌های مختلفی همراه می‌شود. به گمانم هر یک از این دو گروه مخاطب بعد از اتمام کتاب پاسخ‌یک‌سری از سوالات خود را به دست آورند.

● همان‌طور که در سوالات ابتدایی هم اشاره شد شما به‌عنوان مستندساز روانه این لشکر می‌شوید؛ فیلمی از تصویربرداری‌هایتان هم خواهید ساخت؟

راستش در تمام سال‌هایی که در سوریه و با فاطمیون بودم دوربین به‌عنوان سلاح همراهم بوده است و از طرفی ضبط وقایعی که می‌دیدم را وظیفه خودم می‌دانستم. من حتی یک روز و حتی یک ساعت هم سلاحی غیر از دوربین نداشته‌ام از اینجا به بعد جنگ نرم شروع می‌شود و دیگر نوبت اهالی فرهنگ و رسانه است که مابقی راه را پیش ببرند. گفت پیروزی‌مان در جنگ نرم آنقدر مهم است که اگر صحنه را خالی کنیم، موفقیت‌های نظامی‌مان هم تباہ می‌شود. به ما مستندسازان هم گفت برای نشان دادن واقعیت به مردم دست به کار بشویم. همان موقع شایعاتی از جمله بحث دریافت حقوق‌های کلان مدافعان حرم مطرح بود. آنجا بود که من، هم به‌عنوان یکی از افراد جامعه افغانستانی و هم یک مستندساز، برای ارائه پاسخ به برخی سوالات مردم بویژه کنهایی که هم‌وطنان خودم را هم شامل می‌شد دست به کار شدم. دور برگردان» برای من فقط یک مستند داستانی نیست، بلکه ارائه واقعیت‌هایی درباره دهه‌ها زندگی مهاجران افغانستانی و از سویی وقایع حضور رزمنده‌ها در سوریه است. البته در یک کتاب نمی‌توان همه چیز را گفت و فقط تلاش کردم برخی مسائل را به بنایی نرم پیش‌روی مخاطبان بگذارم.

● مستندی هم از گفت‌وگو با فرمانده سلیمان ساخته‌اید؟ اتفاقاً در صحبت با سلیمان تأکید داشتیم حتماً دوربین باشد و همه گفته‌های ایشان ضبط شوند. بنابراین اگر شرایط بی‌آرام کند، در آینده‌ای که چندان دور زندگی‌اش را در قالب مستندی تصویری یا حتی فیلم سینمایی روی پرده خواهیم برد. زندگی سلیمان آنقدر سیر پرفراز و نشیبی دارد که هر یک از فصل‌های این کتاب را می‌توان به البته تحقق اینها بستگی به آن دارد که چقدر حمایت کنند و اینکه اصلاً فرد یا سازمانی به‌عنوان حامی مالی همراهی‌ام کند یا نه.

● به‌عنوان سؤال آخر از این بگویند که آشنایان یا زندگی چنین افرادی چه تأثیری بر خوانندگان بویژه نسل جوان دارد؟ البته فارغ از اینکه بحث ملیت ایرانی یا



نگاهی به کتاب «دوربرگردان»

سه شاخه درهم تنیده

محمدکاظم کاظمی نویسنده و شاعر افغانستانی

کتاب «دوربرگردان» نوشته سید زهیر مجاهد در واقع حاصل سه شاخه درهم تنیده از روایت است؛ یکی روایت‌های مهاجرت، از این جهت که قهرمان کتاب، یک مهاجر افغانستانی است، دیگری روایت‌های خیابانی که حاصل دوران جوانی و شر و شور قهرمان است و آن یکی روایت مقاومت که به نبرد علیه داعش در سوریه مربوط می‌شود. به این سبب ما مجموعه آگاهی‌های متعددی در زمینه‌های مختلف در این

کتاب می‌یابیم که البته در جاهایی با هم تداخل دارند، چنان که بعضی از مسائل مهاجرت، خود عامل جدال‌های خیابانی می‌شود و از طرفی در این جدال‌های خیابانی هم پندآموزی‌های بسیاری است. در سلسله کتاب‌های انتشارات جام جم ما دو کتاب داریم که روایت‌های شخصی فردی است که بخشی از مسیر زندگی را برمی‌گردد، دوباره طی می‌کند و دچار یک «دوربرگردان» می‌شود. یکی کتاب «یوبول زن روی پل» که درباره پدیده اعتیاد است و در آنجا خسرو باباخانی نویسنده توانمند، از درگیری و سپس رهایی خودش از این پدیده سخن می‌گوید و دیگری همین «دوربرگردان» که در آن، قهرمان داستان پس از یک دوره زندگی توأم با شرارت، مسیر دیگری برمی‌گزیند و البته آن نیمه تاریک از مسیر زندگی خود را هم پنهان نمی‌کند و بلکه آن را روایت می‌کند و می‌گذارد که خواننده تا لایه‌های درونی اشخاص شرارت‌گران اجتماعی را هم دریابد. سلیمان، قهرمان روایت، یک کودک مهاجر است. فرزند یکی از کارمندان عالی‌رتبه و خوشنام شهر مزارشریف افغانستان که به سبب مخالفت با حکومت کمونیستی افغانستان به مهاجرت ناچار شده است. کارمندی که روزگاری در شهرش رئیس یک اداره بوده و حالا به سبب تنگناهای اقتصادی، حتی گاهی به دستفروشی ناچار می‌شود و این کودک نیز به جبر زمانه، ناچار می‌شود پدر را در این شغل همراهی کند و اول بار، به همین سبب بازداشت می‌شود، نه به جرم چیزی دیگر، بلکه به جرم اینکه یک «کودک کار مهاجر» است. این یکی از برش‌های تکان‌دهنده این کتاب است که پرده از روی تلخی‌ها و تنگناهای حاکم بر زندگی مهاجران افغانستان برمی‌دارد ولی ماجرا فقط همین نیست. قسمت دردناک‌تر آن این است که این کودک را به جرم اینکه مدرک شناسایی مناسبی ندارد به مدرسه راه نمی‌دهند. پس کودک به جای مدرسه، به خیابان می‌رود و به تدریج، به سردسته شرارت‌گران خیابانی تبدیل می‌شود. این دیگر دوربرگردان نیست، یک مسیر انحرافی است که عوامل متعدد مسبب آن شده است و مهم‌ترین آن البته، بازماندن از تحصیل برای این کودک مستعد است. چرا می‌گویم مستعد؟ چون بعد می‌بینیم که این آدم در جوانی و وقتی به سوریه می‌رود، با چه استعدادی آموزش‌های سخت تک‌تیراندازی را فرا می‌گیرد و حتی خودش مربی آن آموزش‌ها می‌شود. و حالا شما تصور کنید که چه تعداد از کودکان مهاجر به سبب بازماندن از تحصیل به خاطر نداشتن مدرک شناسایی، از مسیر درست زندگی دور شدند. مسیبان این وضعیت در ادارات مربوط به مهاجرین در آن سال‌ها، هر توجیهی در این زمینه بیآورند، از قبح این تصمیم‌شان کم نمی‌کند که یک نسل مستعد از کودکان مهاجر که به خاطر نذیرفتن در مدرسه، راهی کوچه و خیابان و کارگاه و چهارراه گردند و باید قدران بود کسانی را که بالاخره این قانون ظالمانه را شکستند و راه تحصیل همه کودکان مهاجر را باز کردند و البته تحول، به سبب فرمان حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در مورد آزادی تحصیل برای کودکان مهاجر رخ داد.

و در بخش دوم کتاب، روایت‌هایی از این ناهنجاری‌های اجتماعی است که در قهرمان داستان بروز می‌کند و او قدم به قدم مسیر انحراف از هنجارهای اجتماعی را شروع می‌کند. از اینجا این کتاب یک مورد مناسب برای تحقیق و مطالعه درباره عوامل و زمینه‌های شرارت‌های اجتماعی است. اینکه چطور شخصی که در ابتدا می‌خواهد رابین‌هودوار با کمک زور بازو و چماق و قمه، خود حرق مظلومان جامعه را از زورگیران و تبهکاران بگیرد، ولی به مرور زمان خودش به یک زورگیر تبدیل می‌شود و چند بار زندانی شدن را تجربه می‌کند.

اما در این ظلماتی که بر زندگی شخص سایه افکنده است، چند کورسوی نور روشن است و او آنها را از دست نمی‌دهد؛ یکی خانواده، بخصوص احترام به پدر و مادر و دیگری جو مذهبی‌ای که او در آن بزرگ شده و به مراسم‌های آن و هیأت و زیارت وفادار مانده است، ولی هرچند باری به علت جاق‌خوردن در یک دعوای خیابانی، نمی‌تواند علم هیأت را روی دوش ببرد.

چیزی که به کمک این دو منبع نور می‌آید، پشیمانی‌ها و عذاب‌وجدان‌ها و توبه‌های مکرر است که سرانجام دیگر قهرمان روایت را از مسیر انحرافی، به یک دوربرگردان بزرگ می‌رساند، او به مشوره برمی‌گردد، از رزمندگان مقاومت می‌شود و به تعبیری که رجب کتاب نیز درج شده است، این «سرباز» به یک «سرباز» تبدیل می‌شود و البته به مرور به یک فرمانده شجاع که نامش هم برای داعشیان ترسناک است.

آن تهورها و دلیری‌هایی که برای خیابان از او ظهور می‌کند، این بار در سنگرها بروز می‌کند.

در این فصل از کتاب هم نکات بسیاری هست که به خواننده بصیر، آگاهی‌هایی جدا از آنچه همیشه در رسانه‌ها دیده است، می‌دهد. اینکه به دلیل بعضی سختگیری‌های امنیتی، سال‌ها دلیری‌ها و رزمندگی‌های فاطمیون پنهان می‌ماند. وقتی سلیمان باری به مشوره برمی‌گردد، از اینکه عکس شهدای فاطمیون بر در و دیوار شهر است، تعجب می‌کند. سابقه نداشته است که این مجاهد‌ها علنی شود، یک سیاست نادرست دیگر که خوشبختانه در سال‌های اخیر عوض شد و اکنون نظام رسانه‌ای و مدیریتی ایران، به‌صورت تمام‌قد از حضور رزمندگان افغانستانی در نبرد سوریه تجلیل می‌کند. در حالی که زمانی حتی تشییع جنازه این شهدا هم مخفیانه صورت می‌گرفت، متأسفانه.

نکته جالب دیگر که از خلال این روایت‌ها پیداست، این است که بیشتر این رزمندگان، به‌صورت داوطلبانه و از سر اعتقاد به جنگ سوریه رفتند؛ چیزی که در رسانه‌های بیگانه عمدتاً انکار شده و حتی گاهی از اجبار برای اعزام به سوریه یا انگیزه‌های مادی بسیار برای این امر صحبت می‌شود.

و بالاخره در واپسین صفحات کتاب، یک ارجاع عاطفی و تأثیرگذار به مطالب ابتدایی کتاب رخ می‌دهد. آنجا که شهید سردار سلیمانی علت درس‌نخوانده بودن سلیمان را می‌پرسد و یک زخم کهن سر باز می‌کند... این قسمت از کتاب را با بغض و اشک و ویرایش کردم و می‌گذارم که خوانندگان کتاب خود آن را بخوانند.

